

# تأمل درباره دولت در ایران باستان:

## نمونه دولت هخامنشی

از: پیر بریان (Pierre Briant)

برگردان: ب. کیوان

یک بینش وسیع تاریخی درباره موضوع دولت توجه به نمونه دولت های سلطنتی شرق باستان را ناگزیر می سازد. با اینهمه، بدست دادن ترکیبی از درآمیزی داده ها، که چندین هزاره را فروپوشاند، امری موهوم بنظر می رسد. در واقع خطر وقتی زیاد است که آب به آسیای تر فشرده «تغییر ناپذیری آسیا» ریخته شود. بهتر آن است که نمونه روشنی را در نظر گیریم که در مکان و زمان تاریخی معین واقع شده. در این باب امپراتوری هخامنشی (۶ تا ۴ ق. م) (۱) نمونه مناسبی است. سپس محور ممتازی را برای اندیشیدن بر می گزینیم: این محور عبارت از روابطی است که میان استحکام یک دولت سلطنتی و رشد نیروهای مولد وجود دارد (۲).

### دولت سلطنتی - خراجی هخامنشی

امپراتوری هخامنشی که با فتوحات کوروش دوم (موسوم به کبیر) (۵۲۹-۵۵۸ ق. م) بنیان نهاده شده بود، ابتدا قلمرو کوچک پارس را در اختیار داشت و سپس بتدریج قلمروهای ماد، لیدی و بابل را به تصرف درآورد. نخستین اقدام برقراری سلطه سلسله هخامنشی بر فلات ایران و آسیای مرکزی بود. پسرا و کیوجیه (۵۲۲-۵۳۰ ق. م). مصر را به امپراتوری این سلسله ملحق کرد. سرانجام، نظم و آیین داریوش (۴۸۶-۵۲۲) با پیشرفت نمایان در آسیای مرکزی، هند و خلیج فارس و افزایش پوشش اداری و خراج گیری از سرزمین های فتح شده، برقرار گردید.

ایجاد امپراتوری واقعه ای بسیار مهم در تاریخ خاورمیانه باستان بشمار می رود؛ زیرا برای نخستین بار یک ساخت دولتی بوجود آمد که مجموع سرزمین ها از سیحون تا عربستان و مصر واز اژه تا سند را در بر می گرفت. سرزمین ها که مستقیماً توسط نمایندگان شاه اداره می شد به حکومت های ایالتی (یا زمین ساتراپی) تقسیم شده بود و زمین شاهی (یا زمین خراجی) زیر نظارت پادگان های مختلف مأمور «حفاظت» ساکنان روستایی وابسته و مطیع برای اخذ خراج بود.

به این دلیل، یگانگی سرزمین ها هرگز کامل نبود. بسیاری از کشورها زیر سلطه مستقیم دستگاه اداری قرار نداشتند. جمعیت چوپانی و چادرنشین زاگرس، عربستان و آسیای مرکزی که همزمان در قلمرو امپراتوری و خارج از آن بودند، چنین وضعی داشتند (۳). شهرهای یونانی کنار آسیای صغیر نیز در همین وضع بودند. از سوی دیگر، این امپراتوری که وارث و «متحد کننده» قلمروهای پیشین بود، کشورهای متعددی را که ویژگی بسیار متنوع خود را حفظ کرده بودند، ضمیمه خود می سازد. در این مورد می توان مصر (که شاه کبیر در آن کشور همچون فرعون مورد احترام بود)، بابل و همچنین ساتراپ های شرق ایران (سند و بلخ) را مثال زد. کوتاه سخن، شاهنشاه بر همه حکومت می کرد. اما قدرت او همه جا یکسان نبود و بنابر یک کیفیت عمل نمی نمود. اما مواردی وجود داشت که به تقویت دخالت مرکز کمک می نمود (مانند توسعه سیستم ساتراپی و خراجگیری، شبکه های جاده های شاهی و غیره).

با اینهمه، تلقی این ساخت سلطنتی همچون «غولی با پای چوبین» بدلیل عمر طولانی آن (بیش از دو قرن) و باز ستاندن کلی ساختارهای سلطنتی پیش از اسکندر و شاهان یونانی مبالغه آمیز بنظر می رسد (۴). (لازم به یادآوری است که دولت اسکندر سازمان های مدیریت کشوری دوران هخامنشی را دست نخورده نگاهداشت و با همان روش به اداره قلمرو امپراتوری خود پرداخت. مترجم). وحدت و تنوع دو واقعیت بودند که یکدیگر را نفی نمی کردند، بلکه برعکس، شکل بندی اقتصادی و اجتماعی هخامنشی، شیوه تولید مسلط (شیوه تولید «آسیایی» یا «خراجگیر» و شیوه های تولید تابع را که در بقا و استحکام شیوه تولید مسلط سهیم بودند، در یک ترکیب دیالک تیکی بسیار بغرنج متحد می کند. مثلاً جامعه های شبانی و چادر نشین عربستان و آسیای مرکزی برقراری جریان مبادلات سودمند با جهان «خارج» (جنوب عربستان، هند، آسیای مرکزی، سبیری،

چین) را ممکن می‌سازند. به همین ترتیب شهرهای یونانی - که بر شالوده سلطه روابط تولید برده داری استوار بود - برای جریان مزاددهای انباشته توسط دستگاه اداری سلطنتی بر پایه برداشت های خراج از همبودهای روستایی وظیفه ای اساسی انجام داده اند. به عبارت دیگر، ساخت سلطنتی - خراجی هخامنشی مانند ساخت سلطنتی - برده داری رومی نیازمند و موجد «دیالک تیک بغرنجی میان خاص و عام» (۵) بود.

### «رکود آسیایی» خیالی واهی

از همان نخستین نوشته های انگلس و مارکس، مسئله نیروهای مولد در مرکز بحث پیرامون جامعه های «آسیایی» قرار داشته است. تکرار تحلیل تاریخ نگارانه بحث درباره شیوه تولید آسیایی (که این جا شیوه تولید خراجی نامیده شده) مفید نیست (۶). تنها به یادآوری این مطلب قناعت می‌کنیم که برخی تره های مارکس درباره «رکود آسیایی» به ملاحظه پیشرفت هایی که در کسب معلومات و اطلاعات حاصل گردیده، از اعتبار افتاده است. در ۱۹۶۹، شسنو (J. Chesneaux) در این باره نوشت: «حقیقتاً مارکس با پیش کشیدن مسئله «رکود شرقی»، واژگانی که چندان استحکام ندارد، وسوسه در انداخته است» (بنگرید به شیوه تولید آسیایی ص ۴۰). به عقیده موريس گودلیه: این اندیشه باید به «بخش های مرده» آثار مارکس سپرده شود. به نوشته او: «تصور آسیای راکد طی هزار سال در گذار ناتمام میان جامعه های بدون طبقات و جامعه های طبقاتی، میان بربریت و تمدن با توجه به پیشرفت های باستان شناسی و تاریخ شرق و دنیای جدید تصوری ناپایدار است ... شیوه تولید آسیایی در شکل های اصلی خود نه تنها به معنای رکود نیست، بلکه نشانه انجام بزرگترین پیشرفت نیروهای مولد بر پایه روابط قدیمی همبودی تولید و هستی اجتماعی است. پس شیوه تولید آسیایی ضرورتاً بر رکود و استبداد دلالت ندارد» (شیوه تولید آسیایی ص ۵۲). شسنو عقیده دارد (۷): «ابتدا باید به این نکته اساسی توجه داشت که شیوه تولید آسیایی ضرورتاً مترادف با رکود نیست». او در (صفحه ۴۰ اثر خود) ادامه می‌دهد: «بررسی خاستگاههای جامعه «آسیایی» مخصوصاً باید بر رشد نیروهای مولد متکی باشد. بنظر می‌رسد که نیروهای مولد جهش بسیار نمایانی به جلو انجام دادند».

این تزی است که سمیرامین در بسیاری از بررسی هایش در زمینه مسئله روابط مرکز - پیرامون در دنیای معاصر بسط داده است. به عقیده سمیرامین شیوه تولید خراجی با آنچه که او آن را «دومین سکوی رشد نیروهای مولد» می‌نامد، مطابقت دارد. او در این باره می‌نویسد: «سطح رشد نیروهای مولدی که با دومین سکو مطابقت دارد، بدولت امکان می‌دهد و در عین حال فرارفت از سلطه (روابط م. خویشاوندی را از آن می‌طلبد) البته این خویشاوندی می‌تواند باقی بماند، اما به عنوان بازمانده تابع عقلانیت دیگر است). شکل های مالکیتی که با سکوی دوم مطابقت دارند، شکل هایی هستند که به طبقه مسلط امکان می‌دهند که دسترسی به زمین را کنترل کنند و از این راه از دهقانان تولید کننده خراج بگیرند. گرفتن این خراج زیر پوشش ایدئولوژی: مذهب یا شبه مذهب دولت که همه جا یک شکل دارد، انجام می‌گیرد». «ثبات» یا «رکود» جامعه های خراجی فقط ظاهری فریبنده است که از اختلاف واقعی با سرمایه داری الهام می‌گیرد ... شیوه تولید خراجی که مبتنی بر ارزش استعمال است، ضرورت درونی همانندی با سطح پایه اقتصادی اش را نمی‌پذیرد. ولی با اینهمه، جامعه های خراجگیر راکد نیستند... همه آنها پیشرفت های شگرفی را در رشد نیروهای مولدشان تحقق بخشیده اند. مصر، چین، ژاپن، آسیای جنوبی، شرق عربی یا ایران، آفریقای شمالی و سودان یا اروپای مدیترانه ای یا فتودالی از نمونه های بارز آن هستند. آیا توضیح آن ضرورت دارد؟ بهرحال، این پیشرفت ها در روابط تولید خراجی دگرگونی کیفی ایجاد نکردند» (۸).

از سوی دیگر، ذکر این مطلب در همین جا بجاست که در ۱۹۵۷ در پی انتشار کتاب «استبداد شرقی» کارل ویتفوجل دوباره بحث جدیدی در این زمینه میان شرق شناسان مارکسیست و غیر مارکسیست در گرفت. زیرا او مسئله نیروهای مولد را بویژه در جامعه هایی که آنها را «استبداد نظام آبیاری» توصیف کرد، کاملاً روشن گردانید. چنانکه می‌دانیم، انتقادهایی که پیرامون این کتاب بعمل آمد، بی‌شمار و متنوع بود (۹). این امر مانع نگردید که پلمیک گسترده پیرامون این مسئله از لحاظ تاریخی ثمربخش باشد. گ. سوفوری (G. Sofri) (۱۰۰) در این باره بدرستی گفته است: «ناباید انکار کرد که پژوهش های ویتفوجل از پژوهش هایی است که در این قرن به دگرگونی چشم انداز شرق شناسی، متن شناسی سنتی در تاریخ اقتصادی و اجتماعی کمک کرده است». البته، این مرحله پشت سر گذاشته شده، اما اکنون بجاست مسئله نیروهای مولد با توجه به پیشرفت هایی که بیاری تئوری مارکسیستی و نوشته های فوق العاده تازه درباره تاریخ هزاره نخست خاورمیانه حاصل شده دوباره بررسی شود. درستی این کار تا آن اندازه است که بحث درباره شیوه تولید خراجی نباید در انحصار مارکس شناسان

باشد. همانطور که شسنو (همانجا، ص ۴۳) بدرستی نوشت: «مارکسیسم اسلوبی است که امکان می دهد از شناخت های فنی یادشده بهترین فایده برده شود. اما این به هیچوجه ما را زانجام کوشش های متبحرانه معاف نمی کند، بلکه برعکس آن را ناگزیر می سازد».

### «رکود هخامنشی» و «بازسازی اروپایی»

جامعه های شرقی که انگلس و مارکس به عنوان مثال از آنها نام بردند عبارتند از: هند، مصر، عربستان و تاتارستان (۱۱). ایران که چندین بار نام آن بمیان آمده، ایران تاورنیه (Tavernier) و برنیه (Bernier) است، نه ایران داریوش و هردوت. بی علاقه پایدار نسبت به تاریخ اقتصادی و اجتماعی آسیای هخامنشی ناشی از دلایل متعدد است. باید بگوئیم که فرض رکود شرق نقش مهمی در این فراموشی نسبی ایفاء کرده است. در این باره مانند خیلی از موارد (بسیار مثبت) دیگر، تفسیر «تاریخ یونانی گرای» درایزن (Draysen) بسیار آموزنده است. او مخصوصاً روی وسعت «کامیابی های اقتصادی» اسکندر تأکید می کند: «شاید در این رابطه هرگز تأثیر یک انسان در ایجاد دگرگونی ای به این اندازه ناگهانی و عمیق و در گستره ای چنین وسیع دیده نشده است». بدین ترتیب توسعه اقتصادی، تجاری ناشی از پیروزی اسکندر مقدونی در برابر رکود آسیای زیر سلطه هخامنشی قرار می گیرد. سراسر تاریخ نگاری امپریالیستی غربی با وانمود کردن اسکندر به عنوان «نوکننده» آسیا، از آن برای پیشبرد هدف های خاص خویش سود جسته است. طبق این تاریخ نگاری گفته شده است که اسکندر کشاورزی مبتنی بر سیستم آبیاری را توسعه داد، جاده های جدیدی ایجاد کرد، شهرهای تازه ای بنا نهاد و کاربرد پول را عمومی کرد. به عبارت دیگر، اسکندر به عنوان نخستین فاتح غربی باعث بیداری و برانگیختن پیشرفت اقتصادی در آسیا گردید (۱۲). تردیدی نیست که دریافت دوگانه: رکود آسیایی و مزایای پیروزی اروپایی تا مدت طولانی سدی در برابر هر نوع پژوهش پیرامون نوع، وسعت و احتمال رشد نیروهای مولد در دوره فرمانروایی دولت هخامنشی بوده است.

به علاوه، برای این که بررسی مسئله روی پایه های درست انجام گیرد، باید توجه کرد که رشد نیروهای مولد به هیچ وجه همسان یا تقلیل پذیر به پیشرفت های فن تولید نیست (۱۳). در هر حال، این پیشرفتها برآیند (بغرنج) مرحله پیشین رشد نیروهای مولد و تحول روابط اجتماعی تولید است که به نوبه خود به دگرگونی کمک می کنند؛ از سوی دیگر، در جامعه هایی چون جامعه های شرق باستان که قدرت دولت با خراجی که از دهقانان تولید کننده دریافت می گردید، سنجیده می شد، پیشرفت های فنی بسیار آهسته و حتی در برخی منطقه ها و دوران ها و یا حتی در برخی بخش های تولید ناموجود بود. به عقیده من، رکود فنی و رشد نیروهای مولد دو واقعیت اند که ضرورتاً یکدیگر را نفی نمی کنند. از این رو، تحلیل روند کار تولید و یا دخالت های دستگاههای دولت مخصوصاً می تواند به روشن کردن مسئله کمک کند. پس مناسب این است که چنین تحلیل هایی به درون یک شکل بندی اقتصادی و اجتماعی که در تاریخ واقع شده، سوق داده شود. بررسی نمونه خاورمیانه در دوره فرمانروایی دولت سلطنتی - خراجی هخامنشی به همین منظور صورت گرفته است.

### انگیزش های دولت در زمینه رشد نیروهای مولد انسان

در این مورد، نظر من اینست که نخستین مشخصه نیروهای مولد در شرق هخامنشی همانا برتری نیروهای مولد انسانی است. وانگهی، تحلیل نیروهای مولد انسانی نباید تنها به جنبه کمی قضیه (مثلاً نرخ موالید) بسنده کند، بلکه (مخصوصاً) باید جنبه سازمانی مسئله (تقسیم اجتماعی کار، تعاون، روابط دولت - همبودهای روستایی و غیره) را نیز در نظر گیرد. بسیاری از متن ها و سندها نشان می دهند که دستگاه اداری شاهنشاهی به ضرورت فرمانروایی و بهره برداری از جمعیت کثیر زحمتکش و وابسته وقوف یافته بود. در این جا تنها متن های اثبات کننده را ذکر می کنیم. در این خصوص، ابتدا گواهی های هرودوت (I. 136) و استرابن (XV.3. 17) را درباره مقام هایی که شاه به خانواده های متعدد در پارس موسوم به (فارس) می سپرد، می آوریم:

«ایرانی ها داشتن تعداد زیاد کودکان را شایستگی مهمی می دانستند» (هرودوت). «باید گفت که شاه زادن را از راه جایزه یا پاداش هایی که هر سال تعیین می کرد، تشویق می نمود» (استرابن).

این سیاست خیلی روشن نمایشگر هم و غم شاه در زمینه داشت تعداد کافی جوانان پارسی وابسته به اشرافیت بود که هم دارای قابلیت تربیت سنتی بود و هم برای اجرای بالاترین مأموریت ها و وظایف دستگاه اداری و ارتش شاهنشاهی از وسایل و مدیریت لازم برخوردار بود.

همانطور که یک شاهد عینی بنام هیرونیوموس دوکاردیا (Hiéronymos de Kardia) در پایان قرن چهارم پیش از میلاد گزارش می دهد، نباید تردید داشت که جمعیت پارسی (فارسی) هخامنشی چشمگیر بود. به نوشته او: «این منطقه مملو از جنگجویترین پارسی ها و همه کمانگیران و فلاخن اندازان بود و جمعیت آن خیلی بیشتر از جمعیت ساتراپی های دیگر بود». اطلاعاتی که از هرودوت و استرابن بدست ما رسیده ثابت می کند که این ثروت انسانی را (بر خلاف بابل خفقان آور) نمی توان فقط با شرایط مساعد جوی فلات غربی ایران توضیح داد؛ بلکه آن را باید منحصرأ به کاربرد سیاست آگاهانه و سازمان یافته موالید مربوط دانست.

یک چنین سیاستی تنها برای بازآفرینی کادریهای دستگاه های دولت نبود. برخی سندهای پرسپولیس که بتازگی انتشار یافته ثابت می کند که دولت بدقت به بازسازی بیولوژیک زحمتکشان وابسته (موسوم به کورتاش Kurtaş) که در فارس گردآمده بودند، علاقمند بود. این زحمتکشان - با شرایط حقوقی و اقتصادی گوناگون - از افق های گسترده امپراتوری جمع آوری می شدند. بطور گذرا تأکید بر سیاست تبعید و انتقال جمعیت توسط پادشاهان آشور جدید (در VIII-VII ق. م) بمنظور جمع کردن نیروی کار (متخصص) در مراکز امپراتوری که در این مورد دچار کمبود بودند، ضرورت دارد (۱۴). بررسی آرشیه های پرسپولیس آشکار می سازد: زنان کورتاش که تازه فرزند به دنیا می آوردند، جیره ویژه غذایی دریافت می کردند. این جیره در صورت زادن پسر دوبرابر می شد. «این پرداخت ها آشکارا توجه دولت را نسبت به افزایش نیروهای کار بازتاب می دهند» (۱۵). توجه نکردن به نخستین ناشر این تفسیر دشوار بنظر می رسد.

به علاوه بسیاری از قطعه های نویسندگان کلاسیک مخصوصاً گزنفون نشان می دهند که شاه در جریان فتح خاور نزدیک و میانه ضرورت کنترل و بکار گرفتن نیروهای کار کشاورزی را از نظر دور نداشته بود (۱۶). مثلاً پیش از فتح بابل کوروش پیشقراولانی فرستاد که آنها نیز به نوبه خود گزارش بسیار مساعدی برای او فرستادند. شاه با مسرت نمایان می آموزد که «باید هر کشوری پرجمعیت و مملو از میش ها، بزها، گاوها، اسب ها، گندم و انواع مواد غذایی باشد». شاه به گروه های خود دستور می دهد که زندانیان را نکشند؛ بلکه برعکس، مناسب است که «ارباب کسانی باشید که مالک این ثروت ها هستند و بنحوی عمل کنید که آنها در مسکن های خود باقی بمانند، زیرا یک کشور پرجمعیت دارای ثروت ارزشمند است. کشور خالی از سکنه، خالی از ثروت است». پس بهتر است زندانیان را رها کنید و به محل سکونت شان برگردانید. «در واقع با برگرداندن آنها شمار زندانیان ما فزونی خواهد یافت. در واقع، وقتی ما کشور را تصرف می کنیم، همه کسانی که در آن زندگی می کنند، زندانی ما خواهند بود». فرمول (آزادی زندانیان = افزایش شمار زندانیان) تنها در ظاهر متناقض است: در واقع فرمول («تمام کسانی که در کشور زندگی می کنند، زندانیان ما هستند») با وضوحی استثنایی از مضمون «وابستگی تعمیم یافته» که، نخستین شرط گرفتن خراج از تولید کنندگان است، حکایت می کند.

پس بجاست مردم مغلوب را بی آنکه هیچ تغییری در شکل سازماندهی قبلی شان داده شود، بکار واداشت. گزنفون سخنی را از کوروش در برابر دهقانان بابل نقل می کند که از این قرار است: «... شما در همان خانه خواهید زیست و روی همان زمین بکشت خواهید پرداخت. شما با زنان خود زندگی خواهید کرد و روی فرزندانتان همان آمریت را خواهید داش». به عبارت دیگر، در نظر فاتحین حفظ ساختارهای خانوادگی و همبودی و دوام سازماندهی تولید در داخل چارچوب روستایی نمایشگر تضمین حفظ نیروهای مولد انسانی در سطح موجود و همچنین رشد احتمالی آتی آن نه تنها در عرصه کمی («آزادی زندانیان»)، بلکه همچنین در عرصه سازماندهی (نیروهای مطلوب مولد بشری در قبال روابط اجتماعی و خانوادگی درون همبود) است.

قطعاً، دلیل های اساسی برتری نیروهای مولد انسانی به آسانی درک می گردد، و این چیز ویژه ای برای شرق باستان در دوره هخامنشی نیست. اقدام های (موفق) برای بارور کردن زمین های باقیمانده از طریق آبیاری که تا آن زمان گاه لم یزرع مانده بود، هر چه بوده باشد، در آخرین تحلیل نمی توان انکار کرد که تلاش جسمانی دهقانان (مردان، زنان و کودکان) در داخل همبودهای سنتی روستایی موقعیت خود را به عنوان نیروی اساسی برای شخم زدن، بذرافشاندن، دروکردن، ذخیره سازی و حتی کانال کشی و آبیاری حفظ می کند. مفهوم یک متن مصری درباره امپراتوری جدید چنین است:

«مردان به تولید آنچه وجود دارد، می پردازند. آنها به نیروی بازوی شان زندگی می کنند، هنگامی که این نیرو از دست می رود، فقر فرمانروا می گردد». کوشش های قدرت دولتی در مصر (در همه دوره ها)، صرف مبارزه با فرار دهقانان بوده است. در واقع، این سیستم (خراج) به دولت امکان داد که برای جبران کاهش شمار مجتمع دهقانان تابع خراج، افزایش بهره وری را به باقیمانده اعضای همبند تحمیل کند.

### نیروهای مولد انسانی و ایدئولوژی ها

اهمیت تعیین کننده نیروهای مولد انسانی بطور منطقی پرسش درباره مشخصه اساسی دیگر روابط اجتماعی تولید در شکل بندی های اقتصادی - اجتماعی خراجی را مطرح می سازد. این اهمیت وظیفه ای را نشان می دهد که ایدئولوژی مذهبی در رابطه دیالکتیکی با رشد نیروهای مولد عهده دار است. به علاوه، تاکنون فرصت داشته ام تحلیل را به رابطه: نیروهای مولد، وابستگی روستایی. ایدئولوژی های مذهبی، دستگاه های دولت هدایت کنم (۱۷). می خواهم این جا تصریح کنم که برتری نیروهای مولد انسانی و خصلت مسلط (اما غیر تعیین کننده) ایدئولوژی آنطور که درون شیوه تولید خراجی عمل می کند، دو رکن جدایی ناپذیر روابط اجتماعی تولیدند.

موریس گودلیه در این خصوص نوشت: «تصورات از طبیعت که یک جامعه از آن سود می برد، تصور ابزارها، قواعد ساختن و کاربرد آنها جزو نیروهای مولد و بنابراین جزو زیرساختارها هستند ... فکر و زبان این جا به مثابه عناصر نیروهای مولد و بنابراین به مثابه عناصر تشکیل دهنده زیرساختار عمل می کنند» (۱۸). و. دو ماگالانس ویلنا V. de Magalhaes Vilhena نیز موضع تئوریک مشابهی دارد. به نوشته او «یقیناً، علم شکلی از آگاهی اجتماعی است. اما فقط یا بطور ساده این نیست. علم در یک بخش اساسی مستقیماً به تولید مربوط می شود. از این رو، یک نیروی مولد است. اما به این دلیل گفته نشده است که چیزی جز فعالیت تولیدی نیست و در هیچ چیز خود را از آن متمایز نمی کند» (۱۹).

بنظر من، این موضوع تئوریک تمام تأثیر خود را در تحلیل جامعه ای که رشد آن منوط به کمک فوری به نیروهای مولد انسانی است، می گذارد. در امپراتوری هخامنشی اخذ خراج بسته به کمیت کاری است که دهقانان وابسته انجام می دهند. اما در خارج از وظیفه ای که باید قانوناً با جبار نظامی انجام گیرد، شدت کار این دهقانان و باروری مطلوب کوشش آنان به کدام قواعد، علت ها و امور نهی های اطاعت آور وابسته بود (۲۰)؟ چرا میلیون ها دهقانان گروه بندی شده در همبدهای روستایی می پذیرند سهمی از محصولات شان به قشر کوچکی از فاتحین استثمارگر داده شود. پاسخ به پرسش هایی که ریشه عمیق در ناخودآگاه جمعی دارد، آسان نیست. به عقیده من تنها تحلیل روابط کار - ایدئولوژیک می تواند طرح عناصر پاسخ را ممکن سازد.

برخی کتاب های اوستا نمونه برجسته یک متن مذهبی (ایرانی) را نمایش می دهد که منطبق (یا به عبارت بهتر یکی از منطبق های) عمیق آن برانگیختن رشد نیروهای مولد بویژه نیروهای مولد بشری است. زندگی دهقانان در این کتاب ها بر محور سه تعلیم اساسی: کار کردن، تولید کردن و تولید مثل کردن دور می زند. کار و باروری - درون همبند روستایی - همچون شرط اولیه انجام وظیفه انسانی و دینی، شخصی و جمعی دهقانان جلوه می کند. از این رو، می توان پذیرفت که ایدئولوژی اوستایی با تأثیر نهادن بپر استعدادهای تولید کنندگان می تواند چونان چیزی فعال از درجه «زیرساختار» نیروهای مولد که به رشد آن کمک فراوانی می کند، نگریسته شود.

این ایدئولوژی مذهبی دهقانی کارایی بسیار زیادی دارد و در همزیستی کامل با تصویری است که دستگاههای ایدئولوژیک دولت مرکزی به وظیفه شاه در امپراتوری و در پهنه عالم می بخشند. در حقیقت، شاه حامی دهقانان و زمین های مزروعی به حساب می آید. او حافظ صلح است. این صلح به تولید کنندگان مستقیم مجال می دهد که نیروی خود را وقف کشت و کار کنند و مورد عنایت اهورامزدا یا خدایان محلی که به نادرستی اغلب با خداوند بزرگ دولت هخامنشی اشتباه یا تشبیه می شود، قرار گیرند. همانطور که گودلیه از نمونه اینکاه برداشت کرده «ایدئولوژی مذهبی تنها سطح و بازتاب خیالی روابط اجتماعی نیست. این ایدئولوژی عنصر درونی رابطه اجتماعی و تولید را تشکیل می دهد و مانند یکی از عناصر مرکب درونی رابطه اقتصادی - سیاسی بهره کشی دهقانان توسط اشرافیت مالک قدرت های دولتی عمل می کند».

به علاوه، ایدئولوژی، عنصر درونی رابطه اجتماعی تولید به عنوان پوشش و توجیه گر روند سلطه بکار می رود. در واقع، همانطور که سمیرامین بدرستی تصریح کرد: در همه شیوه های تولید پیش از سرمایه داری، افزایش استفاده از مازاد کاملاً آشکار است. پس تولید کنندگان تنها در صورتی می توانند برداشت مازاد را بپذیرند که از آن «بیگانه شوند» و به پندارند اخذ این مازاد برای بقای نظم اجتماعی و «طبیعی» ضرورت دارد (۲۱). بدین ترتیب، در سرزمین های زیر نظارت دستگاه اداری خراجی هخامنشی، ایدئولوژی صلح و حمایت، دریافت خراج از توده های دهقانان را توجیه می کند. در واقع، مجموع اسناد به معرفی روابط استثمار تحمیلی دولت امپراتوری به همبودهای پایه به صورت مبادله مساوی و قراردادی اکتفاء می کند. شاه به دهقانان امنیت می دهد و بین آنان و خداوند میانجی می شود و «در عوض» آنان باید از او اطاعت کنند و خراج بدهند. اعتقاد عمومی به وظایف بیولوژیک شاه (۲۲) و تواناییهای او به رابط بودن میان محیط کار کشاورزی و عالم خداوندی - که خیلی پیش از هخامنشیان شکل گرفت توانست چنان جنبه عملی پیدا کند که به راحتی در ساختارهای سازمانی و ذهنی قالب گیری شود. مثلاً میان آناهیتا الهه ایرانی باروری و آبها و الهه محلی مخصوصاً مادریزرگ که به شکل های مختلف از آناتولی تا آسیای مرکزی (در اسطوره ها) دیده می شود، شباهت وجود دارد.

### دولت هخامنشی و سیاست آب

چندین متن کلاسیک و ایرانی و همچنین گواهی ها و دلایل باستان شناسی با قوت حاکی از دخالت چندجانبه دولت در امور آبرسانی و آبیاری، یعنی بخشی است که همواره جای مرکزی (و زیاده از حد) در بحث ها پیرامون جامعه های «آسیایی» داشته است. مخصوصاً دو متن یونانی، یکی هرودوت و دیگری پولیب در این باره از اهمیت برخوردارند. به علاوه، من این جا بطور تحلیلی به متن هایی که فرصت تفسیر آنها را به تفصیل داشته ام، باز نمی گردم (۲۳). بیشتر میل دارم برخی اندیشه ها درباره چگونگی ها و الزام های دخالت های دستگاههای دولت در این بخش از تولید را مطرح سازم.

توسعه کشت آبی لزوماً دگرگونی در تکنیک های ساختمان تأسیسات را ایجاب نمی کند. برعکس، توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد که هخامنشیان تأسیسات موجود را بنفع خود بکار گرفته و یا توانسته اند تکنیک های پیشین را توسعه دهند.

۱- پیروزی ایران باعث دگرگونی محسوس سیستم آبیاری دره نیل نگردید. و همچنین دستگاه اداری هخامنشی کار گذشتگان را در منطقه های بابل ادامه داد. متنی از هرودوت (J. 189) نشان می دهد که کوروش از آغاز پیروزی اقدام های خاصی در توسعه شبکه کانال ها در حوزه دیاله Diyala بعمل آورد. هرودوت در این باره نوشت: «... کوروش قشون خود را به دو بخش تقسیم کرد و هر بخش را در ردیف هایی که با ریسمان های کشیده شده در هر کرانه گیندس Gyndés نقشه ۱۸۰ گودال در هر سمت را نشان می داد، بصف نمود. بعد گروه ها را در (محل تعیین شده) مستقر کرد و به آنها دستور داد گودال ها را حفر کنند».

همانطور که دو پژوهشگر به نام های ر. مک. آدامس (R. Mc Adams) و ه. ژ. نیسن H. J. Nissen درباره سرزمین اوروک (Úruk) (از شهرهای سومر) خاطر نشان کرده اند: کوروش کار شاهان بابل جدید را دنبال کرد «کاملاً امکان داشت که ورود مدل «Pattern» جدید عنصر قابل ملاحظه ای از برنامه ریزی متمرکز و سازماندهی نیروهای کار را ناگزیر سازد». (۲۴) چون در دوران های پیشین برای لایروبی کانال ها به هزاران دهقان بابلی نیاز بود؛ حفظ و مدیریت کانال ها و مخزن ها به کارکنان شاهی سپرده شد تا بتوانند «آب سلطنتی» را به مؤسسه خصوصی «بانک» مورا شوها (Murashu) «اجاره بدهند» (۲۵). پیروزی هخامنشی لزماً به احیای منطقه های بایر قبلی نیانجامید. باید نمونه شکلواره ساده کننده ای را که دهه های پیش در مورد پیروزی مقدونیه بکار می رفت، کنار گذاشت. چون شکلواره مورد بحث بطور مکانیکی پیروزی و پیشرفت «تمدن» را بهم پیوند می داد. متن هرودوت در مورد امور آبیاری خوارزم قدیم بطور نمایان نشان می دهد که پیش از پیروزی پارس - که منطقه را به «زمین سلطنتی» تبدیل کرد، سیستم آبیاری وجود داشت. حفاریهایی که شوروی ها در جنوب ترکمنستان انجام دادند، این موضوع را کاملاً تأیید می کند. در این صورت، اگر منطق ظاهر هرودوت را دنبال کنیم، پیروزی به استقرار یک دستگاه ساتراپی پارس منجر گردید: به عبارت دیگر، زمین، «زمین سلطنتی» (یعنی خراجی) نامیده می شود. متن هرودوت نشان می دهد که ابتکار دولت مرکزی از حیث تاریخی در زمینه فنی در مقایسه با رابطه نیروهای مولد - روابط اجتماعی کمتر دخالت دارد. در واقع، پیروزی به سلب حق همبودهای پایه که تا پیش از پیروزی هخامنشی توانسته بودند،

تأسیسات کوچکی بسازند، انجامید: یعنی بکار انداختن تأسیسات بسیار مهم به حمایت دولت، تأسیسات محلی را بی اثر می کند و در عین حال از فن های محلی سود می جوید.

در این شرایط، پیروزی پارس همراه با احداث سد وسیع آب، همبودهای محلی را (که شکل شان هرچه بوده باشد) کاملاً وابسته به حسن نیت شاه می کند. هرودوت این وضعیت را بطور شگفت انگیزی اینگونه بیان می کند: «ساکنان، خود و همسران شان نزد پارسیان می روند و در برابر دروازه های (کاخ) شاه ایستاده و با آه و زاری فریاد برمی آورند. شاه دستور گشودن می دهد و دریچه های سد بروی کسانی که بیشتر به آن نیاز دارند، باز می شود». در مقیاس معینی می توان دید که ساختن سد وسیع آب نه تنها جهشی کمی، بلکه جهشی کیفی در نیروهای مولد را نشان می دهد. چیزی که برایم مهم جلوه می کند، عبارت از این واقعیت است که دخالت «فرماندهی عالی اقتصادی» روابط اجتماعی تولید را دگرگون می کند.

در حقیقت، پیش از پیروزی، همبودهای خرد پایه مستقیماً به آب سیستم آبیاری که بدست خودشان کانال کشی شده بود، دسترسی داشتند. برعکس، پس از آن آنها می بایست برای استفاده از آبی که مانند زمین سلطنتی شده بود - علاوه بر خراج بمعنی خاص - مالیات ویژه بپردازند. در برابر کار مساوی، سهم مراقبت انسانی که به بازتولید بیولوژیک دهقانان اختصاص داشت، با اخذ درصدی به عنوان خراج و مالیات بر آب قطع شد؛ به عبارت دیگر، در این حالت مشخص، دست اندازی بی سابقه شاه به زمین و آب در داخل یک حرکت تاریخی بسیار وسیع، یعنی توسعه شیوه تولید خراجی که مستلزم کنترل بی واسطه وسایل تولید توسط «دستگاه متمرکز کننده» بود، به استثمار بی سابقه وابستگان روستایی میدان داد.

۲- ناهمزمانی میان نوسازی فنی و رشد نیروهای مولد با انسجام خاصی در متن پولیب (Polybe) (۲۸. X) درباره قنات در فلات ایران (پارتی - هیرکانی) ملاحظه می شود (۲۶). در این مورد نیز خیلی پیش از پیروزی هخامنشی تکنیک وجود داشته است. به علاوه، دولت مرکزی خود برای گردآوردن نیروی عظیم کار دخالت نمی کند؛ در واقع امور کندن قنات ها در سطح همبودهای پایه غیر متمرکز بود و توسط فن کاران (معنی ها) انجام می گرفت. «بزار حفر ساده و هزار ساله است: یک کلنگ دسته کوتاه، کیسه ای از پوست گوسفند، یک طناب دراز، یک چرخ چاه چوبی جدا شدنی و دو چراغ (...). بنا بر توصیف گرامشی ما آنجا «نمونه برجسته رشد فنی» را داریم که بیشتر متکی بر «یادگار» است تا «تغییر شکل ابزار فنی» (۲۷). نمی توان انکار کرد که این سیاست استعماری کشاورزی که پولیب به آن اشاره می کند، ناشی از نتایج محسوساً مشابه دید دولت هخامنشی است:

- زمین های فتح شده ای که بایر بودند «سلطنتی» اعلام شده و آنها را تنها برای استفاده (نه مالکیت) به دهقانانی واگذار می کردند که قادر بودند از پس «هزینه های سنگین و کارهای سخت» حفر قنات برآیند. (پولیب)  
- همبود های جدید کشاورزی در زمین های نوآباد دایر می شوند که سابقاً هیچ بازده خراجی نداشتند.  
- همه سرمایه گذاری های بشری و فنی توسط «مستعمره نشین» ها (Colons) تدارک می شد. هر چند شاه در عوض امتیازهایی (مانند معافیت از مالیات آب) به آنها می داد، دستگاه اداری مرکزی کمتر از آن بصورت خراج و مالیات های مختلف و سودهای قابل ملاحظه دریافت نمی کرد.

از این رو، دخالت دولت بصورت های زیر انجام می گرفت:

- تشویق مادی مفروض پیشه وران و جمعیت های روستایی برای ساختن قنات ها و روستاها در فلات ایران

- استفاده از معلومات فنی محلی

- جابجایی جمعیت ها

بنظر من این نمونه تأیید می کند که شکل تکنیک نسبت به شرایط تاریخی که بکار گرفتن و توسعه آن را ممکن و مساعد می سازد، کمتر مهم است.

۳- کاوش هایی که در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۸ در بلخ شرقی (افغانستان) توسط گروه (CNRS) گروه مرکز ملی پژوهش علمی بسرپرستی ژ.س. گاردین (J. C. Gardin) صورت گرفت، امکان داد روشن گردد که امور آبرسانی و آبیاری (گاه عظیم) در عهد باستان ربطی به «معجزه یونان» ندارد (۲۸). استعمار مقدونی «به هیچ وجه به دایر کردن زمین های بکر نپرداخت، بلکه به توسعه بسیار ناچیز سطح زمین های مزروعی به یاری تکنیک های آبیاری قبلی که از دیرباز مورد استفاده ساکنان کشور بود، مبادرت کرد». آغاز کارها با فتح هخامنشیان همزمان نیست: طرح سیستم به نیمه دوم هزاره سوم باز می گردد. و سعت و جان سختی کارها باستان شناسان را به این فکر انداخت که یک چنین تسلطی «گواه بر تسلط سیاسی است». «در هر زمان

که باشد، آنها بی آنکه اطمینان حاصل کنند - ، که می توانند نیروی کار لازم را بسیج کنند و در طول مدت کارها (مطمئناً برای چند سال) آن را حفظ کنند و بعد از راههای آمرانه اختلاف های مربوط به حفظ کانال [عصر برنز] یا توزیع آب را تنظیم کنند، خود را درگیر چنین ماجرابی نمی کردند».

در چنین شرایطی مسئله دخالت دستگاه مرکزی هخامنشی در توسعه بسیار چشمگیر شبکه کانال های دوره «پیش از یونان» مطرح می شود. ژ.س. گاردین درباره فرضیه «کمک مهندسی یا توانایی پارس در احیاء زمین ها ...» با احتیاط حرف می زند. واقعیت این است که تکنیک ها باید «به کاردانی خاص بلخ که بر یک سنت طولانی آبیاری مصنوعی در آسیای غربی مبتنی است» نسبت داده شود. این نگرش کاملاً بجاست. اما به تنهایی مسئله دخالت قدرت مرکزی را حل نمی کند. در واقع، مثال های ذکر شده در بالا نشان می دهند که تضادی جبری میان وظیفه قدرت مرکزی (ساتراپی) و اداره تکنیک ها و تکنیک دان های محلی وجود ندارد. معلومات فنی محلی وارد دستگاه دولت مرکزی می گردد (یا می تواند وارد گردد) و به تکمیل آن کمک کند.

اینهمه واقعیت دارد که ساتراپی های امپراتوری خاور ایران که وارث گذشته دور بلخ مستقل بوده اند، همواره ویژگی بسیار زیاد اجتماعی - فرهنگی را حفظ کرده اند. بویژه تصریح می کنیم که شمار سرزمین هایی که زیر سلطه «اربابان» محلی (هیپارک ها) (Hyparques) قرار داشتند، از دهقانان وابسته خراج دریافت می کردند و می توانستند نیروهای نظامی تشکیل دهند و فرماندهی آنها را در دست داشته باشند. با اینهمه، این یک تصور افراطی است که پیروزی هخامنشیان بدون تأثیر بوده است. سغد و بلخ ساتراپی را تحت رهبری فردی که از طرف شاه منصوب می شد، تشکیل می دادند. حاکمان امپراتوری، چندین شهر با شکوه بنا نهاده و به یقین قلعه های نظامی در آنها برپا داشته بودند. بخشی از خراج که توسط هیپارک ها اخذ می شد، در خزانه سلطنتی نگهداری می شد. در زمان جنگ هیپارک ها وظیفه داشتند نیروهای خود را تسلیم ساتراپیها کنند تا او آنها را زیر فرمان شاهنشاه و سرداران وی درآورد. پس اجباراً تضاد ناگزیری میان قدرت شاهنشاه و قدرت اربابان محلی وجود نداشت. اربابان محلی با شاهنشاه همکاری می کردند، حتی اگر ساختارهای اجتماعی - سیاسی «بلخ» امکانات چشمگیری ولو موقت برای رها شدن به آنها داده بود، حتی اگر برخی کارهای مربوط به آب و آبیاری (معملاً) به ابتکار اربابان محلی انجام می گرفت. نمی توان انکار کرد:

الف - برخی برنامه های مخصوصاً جاه طلبانه بابتکار نمایندگان ساتراپ دولت مرکزی انجام می گرفت.

ب - قدرت مرکزی از هر طریق - بشکل خراج - بخشی از سودهای مربوط به سرمایه گذاری های هنگفت را از نیروهای کار بدست می آورد.

به این دلیل، مورد بلخ نمی تواند بی قید و شرط با نمونه های پیش گفته مقایسه شود. مدل «رشدی» که از آسیای مرکزی و مدیترانه تا سند قابل نشانه گذاری باشد، وجود ندارد. وانگهی، این مدل چگونه می توانست در یک ساختار امپراتوری - خراجی وجود داشته باشد که در داخل آن کشورهای مختلف در زمان پیروزی هخامنشی به سطح توسعه متفاوت رسیده بودند؟ به علاوه، همانطور که قبلاً تصریح شد، پیروزی بطور مکانیکی قادر به جذب شیوه های مختلف تولید (که اکنون بنا بر انقیادها و ربط و اتصال های بغرنج و متنوع «تابع» شده بودند) در شیوه تولید خراجی (شیوه تولید آسیایی) نبود. به علاوه، اسناد نوشته موجود بخوبی نشان می دهند که هنگام پیروزی هخامنشی (۳۲۷-۳۳۰ ق. م) جامعه های خاوری ایران (که برخی ویژگیهای خراج از یک جامعه فئودالی را اقتباس کرده بودند) خصلت های اصلی و آغازین خود را حفظ کردند. عکس آن بدین معنا نیست که دستگاههای دولت هخامنشی در آنجا صرفاً جای ناچیزی داشته اند.

### دولت مرکزی و «فرماندهی عالی اقتصادی»

در هر حال، عناصری که این جا به آن اشاره کردیم، نشان می دهند که نمی توان نقشی را که «فرماندهی عالی اقتصادی» دولت هخامنشی در تاریخ خاور نزدیک و میانه در هزاره نخست ایفاء می کرد، کم بها داد؛ و این تا حدی است که سایر بخش ها هم می توانستند مطرح باشند: مانند سازش دادن نباتات بومی شمال سوریه در آسیای صغیر، ساختن شبکه راههای امپراتوری بر اساس عناصر موجود قبلی که بدقت اداره می شد، آبرسانی از نیل تا دریای سرخ در زمان داریوش بر اساس مدلی که فرعون نشاو Néchao آن را به اجرا در آورده بود، جابجایی جمعیت ها در مقیاس امپراتوری، استفاده از مهارت های ویژه



هر کشور و سازماندهی معقولانه فضای امپراتوری و جمعیت های روستایی ... هخامنشیان در بسیاری بخش ها و فعالیت ها از میراث حکومت های پیشین مخصوصاً از میراث امپراتوری آشور سود جستند. نمی توان انکار کرد که رشد نیروهای مولد در خاورمیانه دوره هخامنشی بطور مکانیکی به دخول تکنیک های جدید تولید مربوط نمی گردد، بلکه بطور دیالک تیکی به ایجاد دستگاه نیرومند دولت مربوط می شود که توانست معلومات محلی را بسود «دستگاه گردآورنده» هماهنگ سازد و برانگیزد. پس قرار دادن دستگاههای دولت در محدوده «روساختارهایی» که بطور شکلواره ای «از زیر ساختارها» متمایزند، کاری تقلیل دهنده خواهد بود؛ دستگاههای دولت همزمان در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و به موهبت کوششی بیشتر سازمانی تا فنی آن را بنفع خود بکار می گیرند. این واقعیت که جزئاً در خیال طراحی شده بود، «قانون پایه ای» کاخ شوش داریوش را نمایش می دهد. این موضوع «دلیل تبلیغات درباره منابع وسیع در زمینه مواد اولیه و نیروی کار بشری امپراتوری و تجلیل از فرمانروای آن و نقشه گویای ثروت و تنوع دنیای هخامنشی» را تشکیل می دهد.

استفاده هماهنگ از منابع فنی و انسانی امپراتوری همراه با استراتژی ایدئولوژیک بنادرستی این عادت را بوجود آورده است که از آن به عنوان «تسامح مذهبی» هخامنشیان یاد کنند. در واقع، اینها همزمان یک ایدئولوژی وحدت بخش و فراگیر را پیرامون شاهنشاه و اهورامزدا، آناهیتا، و میترا بوجود آورده بودند. بازپس دادن اموال و زمین ها، اجازه زیستن و استفاده از ایدئولوژیهای مذهبی بدین علت بود که این ایدئولوژی ها به استحکام ایدئولوژی شاهنشاهی کمک کند. در همه موارد وجود اختلاف ها روا بود، حتی در مقیاسی که آنها (به این یا آن طریق) در قدرت و اعتبار شاهنشاه سهیم بودند. این یک ترکیب دیالک تیکی از نیروهای تولیدی- روابط اجتماعی - دستگاههای دولت - ایدئولوژیک بود که ویژگی اش را به شیوه تولید خراجی در امپراتوری هخامنشی بخشیده بود. فردوس ها بطور مشخص در این یکپارچگی دیالک تیکی همچون تصور ایده آلی، چشم انداز را ترسیم می نمود. مدل های رشد نیروهای مولد به ابتکار شاه و فردوس ها که نمایشگر «ویترین های ایدئولوژیک» بنا بر تصور قدرت بارور شاه بوده اند به جمعیت های تابع امپراتوری زمینه تصمیم گیری می دهند. فردوس ها با واحدهای سبز و خرم (نماد استفاده از آبیاری در زمین صاف بایر) و جزیره هایی با حداکثر باروری (نماد استفاده مطلوب از وابستگی روستایی) و بندرهای صلح (نماد منع ویرانی) در عین حال شکارگاه یا مکان های انگیزش جنگ برای طبقه رهبری اشراف هستند. البته، تضادی میان صلح و انگیزش جنگ و نیز تضادی میان وظیفه نظامی شاه و وظایف حمایتگرانه او از روستاها و دهقانان وجود ندارد. اهورامزدا به نوبه خود ایزدی است که شاه را در پیروزی بر شاهان بدکار و «دروغگویان» (سرکش) و توسعه صلح و عدالت در کشورهايش هدایت می کند. تمایزی که بنابر متن ها میان وظایف نظامی قوم - طبقه فرمانروا و وظایف تولیدی سکنة تابع وجود دارد، تأمل ایدئولوژی است که در عین حال پنهان می کند که او روابط مسلط میان جنگجویان و دهقانان را فعال می کند: در واقع صلحی که شاه، اهورامزدا و قشون های اشغالگر فراهم می کنند، کار دهقانان و بنابراین برداشت خراج را ممکن می سازد.

به یقین، این نگرش کاملاً اشتباه است که سلطه هخامنشی خاورمیانه را در «رکود اقتصادی» غوطه ور ساخت. خلاف آنچه درایزن Droysen نوشت: دولت هخامنشی نمی تواند به «انگلی» تشبیه شود که «نیروهای اقوام امپراتوری را مکیده است». المستد Olmstead گفته است: برداشت خراج ها با مال اندوزی سلطنتی متوقف نگردید. اسکندر نباید به عنوان مصلح و نوساز آسیای راکد نگرسته شود. جانشین کردن تز «معجزه هخامنشی» بجای تز «معجزه یونانی» نیز نادرست است. هخامنشیان مدت طولانی در مشرق زمین فرمانروایی داشتند. نمی توان انکار کرد که ایجاد دولت امپراتوری واحد مرحله جدیدی را در تاریخ شکل بندی های خراجی خاور نزدیک و میانه دوره باستان گشود.

منبع: شماره La penée 217-218, Paris 1918

## پی نوشت ها:

- ۱- ترکیب تازه (با فرمول های گاه متناقض) توسط CL. Herrenschmidt : امپراتوری پارس هخامنشی در (چاپ) M. Verger . مفهوم امپراتوری، پاریس ۱۹۸۰، ص ۶۹-۱۰۲.
- ۲- نخستین روایت (تا اندازه ای متفاوت) از این متن به آلمانی در مجموعه:  
Die Produktivkraft und die Gesetz Mässige Abfolge der Sozialökonomische Formationen, Berlin
- ۳- پ. بریان: دولت و پیشوایان مذهبی در خاورمیانه قدیم، چاپ MSH و کامبریج U.P
- ۴- پ. بریان: اسکندر کبیرف چاپ دوم، پاریس ۱۹۷۷. همچنین از هخامنشی ها تا پادشاهان یونانی، تداوم و گسست ها (بیان و گزاره ها) Annali Pella scuol Norm Sup. Pisa IX-4, 1979, PP 1375-1414  
همچنین P. Lévèque، امپراتوری اسکندر در M. Duverger, op. Cit., Do, 103-120
- ۵- بنگرید به Clavel-Lévèque امپریالیسم، توسعه و گذار: کثرت راه ها و کلیت در مدل امپریال رومی. لا پانسه شماره ۱۹۶، ۱۹۷۷، ص ۲۷-۱۰
- ۶- بنگرید به دفترهای CERM درباره شیوه تولید آسیایی چاپ دوم، ۱۹۷۰ و درباره جامعه های پیش سرمایه داری ۱۹۷۳.
- ۷- همانجا، ص ۲۲-۲۳
- ۸- جامعه های پیش سرمایه داری و سرمایه داری در A. G. Frank انباشت وابسته، چاپ آنتروپو، پاریس ۱۹۷۸، ص ۳۰۶-۳۱۱-۳۱۲
- ۹- رجوع کنید به پیش گفتار پ. ویدال-ناکه در چاپ نخست ترجمه فرانسه: کارل ویتفوجل، دسپوتیزم شرقی، چاپ مینویی، پاریس ۱۹۶۴.
- ۱۰ - همان کتاب، ص ۱۴۶-۱۴۷
- 11- L. Krader. The Asiatic of production, Assen, 1975
- ۱۲- پ. بریان. امپریالیسم باستان و ایدئولوژی استعماری در فرانسه معاصر، اسکندر کبیر، مدل استعماری، دیالوگ های تاریخ قدیم، دفتر شماره ۵، ۱۹۷۹، ص ۲۸۳-۲۹۲
- ۱۳- بنگرید به گفتمان مهم J. P. Digrad تکنولوژی در انسان شناختی. پایان خط سیر یا ورزش جدید: انسان و XIX/1، ۱۹۷۹، ص ۷۳-۱۰۴
- 14- B. Oded: Mass – departations and deportees in the Neo assyrian Empire, Wiesbaden, 1979
- 15- R. T. Hallock: Persepolis Fortification Tablets. Chicago, 1969, P. 37
- 16- Les citations qui uivent sant extraites de deux ouvrages de Xénophon, La Cyropédie et L'Economique
- ۱۷- نیروهای مولد، وابستگی روستایی و ایدئولوژی های مذهبی در امپراتوری هخامنشی، در مذهب / قدرت / رابطه های اجتماعی، بزانسون - پاریس، ۱۹۸۰، ص ۱۶-۶۸
- ۱۸- خرد موجود ۱، ۳۷، ۱۹۷۱، ص ۶۷
- ۱۹- پیشرفت علمی و فنی و مانع های اجتماعی در پایان دوره باستان، هلیکون، ۱۹۷۲-۱۹۷۱، ص ۱۲۰-۱۶۵، (۱۲۱) - (۱۲۰).
- ۲۰- پ. بریان: اجبار نظامی، وابستگی روستایی و بهره برداری از زمین ها در آسیای هخامنشی، فهرست، ناپولی، ۸، ۱۹۷۹-۱۹۷۸، ص ۴۸-۹۸
- ۲۱- توسعه نابرابر، بررسی درباره شکل بندی های اجتماعی سرمایه داری پیرامونی ۱۹۷۳، ص ۱۹
- ۲۲- بنگرید به بررسی I. Banu در شیوه تولید آسیایی، همان کتاب، ص ۲۸۵-۳۰۸
- ۲۳- همبدهای روستایی، نیروهای مولد و شیوه تولید خراجی در آسیای هخامنشی، Zâman، پاریس ۲-۳، ۱۹۸۹، ص ۷۵-۱۰۰

- 24- The Uruk countryside. The natural setting of urban societies, Chicago-London, 1979, P. 57
- 25- M. Stolper: Management und Politics in later Achaemenid Babylonia, diss, University of Michigan, 1974, I, PP 61-86
- 26- H. Goblot: Les quantas, Une technique d' acquisition de l' eau
- 27- B. Montazami: De la multifonctionnalité de L' idéologie; rituels mystiques. Rapports de propriété et instruments de travail, Zâman 2-3, 1980, pp. 65-84
- 28- Dernière mise au point par J. C. Gardin et B. Lyonnet: La prospection archéologique de la Bactriane orientale, 1974-1978: premiers résultats, Mesopotamia XIII-XIV, 1978-1979, pp, 99-154
- 29- C. Nylander: dans Acta iranica. Monumentum H. S. Nyberg, 1975, pp. 317-323